

سیر تحولات سیاسی و اجتماعی یزد در دوران مشروطه

دکتر محمدحسن میرحسینی*

چکیده

در دهه نخست انقلاب مشروطه، یزد شاهد حوادث و آشفتگیهای فراوانی بود. حاکمان یزد در زمان مظفرالدین شاه، قبل از وقوع انقلاب مشروطه، به دلیل ضعف جسمی و روحی شاه، بسیار گستاخ بودند و مستبدانه به غارت و چپاول و گرفتن اضافه جمعهای بر مالیات از اهالی یزد می پرداختند. اهالی یزد، با بست نشینی و تحصن اعتراض می کردند، ولیکن هر حاکم جدید به نوع دیگری به آزار و اذیت ایشان می پرداخت. قحطی، خشکسالی و شیوع وبا نیز مزید بر علت بود. اقلیتهای مذهبی چون زرتشتیان نیز، تاوان سنگینی می پرداختند. پس از امضا شدن فرمان مشروطیت، نهضت مشروطه خواهی در یزد شکل گرفت و حاج محمدتقی مازار، نقش برجسته ای در آن نهضت داشت. زرتشتیان یزد نیز طرفدار مشروطه بودند، ولیکن چون حاکمان یزد همچنان همان افراد سابق بودند، درگیریهای شدیدی پیش آمد که به کشته شدن حاج محمدتقی مازار و ترور پرویز شاهجهان، تاجر زرتشتی انجامید. اعتراض عمومی مردم یزد به تصویب مالیات، تشکیل انجمن ولایتی، تعیین نماینده یزد برای دور اول مجلس، محاصره شدن یزد به دست دزدان فراغهای و چپاول آن به دست نظامیان بختیاری در زمان حکومت سران بختیاری بر یزد، توقیف و دوخته شدن دهان شاعر مبارز، فرخی یزدی نیز از جمله دیگر موارد مورد بررسی است.

کلید واژه ها:

مشروطیت، یزد، مبارزات سیاسی، حاکمان یزد، زرتشتیان، بست نشینی.

* * *

* دکترای تاریخ ایران و عضو هیئت علمی دانشگاه یزد.

مقدمه

یکی از حوادثی که منجر به تحولات عظیم در ساختار سیاسی و کشورداری ایران شد، انقلاب مشروطه بود. از قضا این اتفاق در زمانی رخ داد که مقدمات تجزیه و الحاق ایران به دو قدرت استعماری روس و انگلیس طی قراردادهای فاش و پنهان فراهم شده بود. انگلیسیها پیش از انقلاب مشروطه، روسها را راضی به قبول طرحی برای تقسیم ایران در راستای منافع و مصالح مشترک کرده بودند؛ اما با شروع نهضت دو قدرت مذکور ناگزیر شدند که هر کدام سیاستی مستقل پیشه کنند و با مامشات و صبر و انتظار به دنبال مقاصد سیاسی خویش باشند. هرچند که با کند و کاو در رفتار سیاسی رهبران دخیل در امور سیاست ایران آن روزگار، متوجه می‌شویم که نه مدافعان مشروطه و نه مخالفانشان در بدایت امر اطلاع زیادی از کم و کیفیت مشروطه‌خواهی و قانونمند کردن کشور نداشتند و عملکردها بیش‌تر براساس حب و بغضها و رفتارهای فردی بود تا خرد جمعی و آگاهی سیاسی. اما بعد از صدور فرمان مشروطه و حوادثی که به دنبال داشت، مواضع شفاف‌تر شد و آحاد جامعه را دخیل در مبارزات کرد و در نهایت شرایط جدیدی را در کشور رقم زد که از تعدی و بیرحمی و خودکامگی سلاطین و حکام جلوگیری کرد و فرصتی به وجود آورد تا اعتراض و نارضایتی عامه به قانونمند شدن کشور انجامید؛ هرچند که نتوانست بنای متزلزل و درخت پوسیده استبداد را از بیخ برکند اما به مردم ایران فرصت داد تا با معنا و مفهوم آزادی و برکات آن آشنا شوند.

بعد از صدور فرمان مشروطیت، شرایطی بر کشور حاکم شد که مردم ایران را به دو جناح مشروطه‌خواه و ضد مشروطه تقسیم کرد. هرچند سهم

تعدادی از ولایات در این مبارزات چشمگیر بود، اما نباید سهم ولایاتی همچون یزد را در استقرار مشروطه نادیده گرفت.

یزد یکی از کانونهای فعال و جولانگاه مخالفان و موافقان مشروطه شد و پیامدهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی زیادی به دنبال داشت. باتوجه به حجم زیاد وقایع، نگارنده می‌کوشد تا وضعیت سیاسی و اجتماعی یزد را در دوران مشروطه بیان نماید. در عین حال لازم است دهه قبل از مشروطه را در یزد مورد بررسی قرار دهیم تا از جناح‌بندیهای بعد از مشروطه درک درستی بیابیم.

وضعیت سیاسی و اجتماعی یزد در زمان مظفرالدین شاه

الف- زمانی که ناصرالدین شاه کشته شد، سلطان حسین میرزای جلال‌الدوله فرزند ظل‌السلطان حاکم یزد بود. وی جوانی تنومند و متهور بوده و در هتک نوامیس مردم ید طولایی داشته است.

ضعف جسمی و روحی شاه، موجب گستاخی هرچه بیش‌تر این مرد جسور شد. وی علاوه بر تعدیات و جرایم خود، بر کلیه مالیات یزد، شامل اصل و فرع مالیات دیوانی و اضافه جمع‌هایی که برای دوستان خود درست کرده بود و کل آن بیش از دویست هزار تومان بود، تومانی سی شاهی هم خودش علاوه بر آن می‌گرفت. رفتار او باعث شد که تعدادی از تجار، علما و افراد عامی جهت شکایت به تهران بروند و ابتدا در شاه‌عبدالعظیم و سپس در حوالی کاخ شاه تحصن کنند و علاوه بر مکاتبات و مذاکرات، جنجال به راه انداختند. در یکی از نامه‌ها خطاب به شاه ابیاتی سرودند که چند بیت آن آورده می‌شود:

شاه تو را دام غل خدایه سر

دیوان ز عدل و داد پر کرده ای ولی

سزاده با سپاه تاراج کرده است

ملک و عیال و مال محصول و سیم و زر

ما را ز خویش را معروض داشتیم

تا چه فضا کند امر قضا قدر

امین الدوله که در این زمان صدراعظم ایران بود، به واسطه واهمه‌ای که از ظل السلطان، حاکم مقتدر اصفهان یعنی پدر جلال الدوله داشت، نسبت به شکایت یزدیه‌ها و قعی نمی گذاشت. اما متحصنین به طرق ممکن اعتراضات خویش را به گوش شاه می‌رساندند.



ظل السلطان

عاقبت مظفرالدین شاه گفته بود: «... یکی برود نزد امین الدوله و بگوید، آه و ناله عارضین یزدی در مدرسه مادر شاه - که جنب سردر الماسیه است - ما را از راحت انداخته است. ما یزد را به جلال الدوله نفروخته‌ایم و اگر یزد را هم فروخته باشیم، رعیت را به کسی نفروخته‌ایم. علت چیست که ما را از تظلم یزدی و یزدی را از تعدیات جلال الدوله آسوده نمی‌کنید؟»^۲

عاقبت جلال الدوله را برکنار کردند و اقبال الملک (میرزا محمد) را در ذیحجه ۱۳۱۴ ق. / مه ۱۸۹۷ م. به حکومت یزد منصوب کردند.

حکومت اقبال الملک

متن فرمان حکوت اقبال الملک - که توسط امین الدوله، صدراعظم صادر شد - چنین است:

«حضور دولت مآب اجل اکرم افخم، آقای میرزا محمد خان اقبال الملک - دام اجلاله. نظر به کمال استحقاق اهالی دارالعباده یزد که مدتهاست رنگ آسایش ندیده و بوی راحت نشینده و مستحق بروز مرحمت و عدالت ملوکانه گردیده، علیهذا رأی ملوکانه بر این قرار گرفت که جنابعالی را به حکومت دارالعباده یزد و مضافات برقرار گردانیده ... و موجبات آسایش اهالی آن ولایت فراهم آورده ...»^۳

هرچند که اقبال الملک از روشنفکران ایران محسوب می‌شد و با میرزا ملکم خان و سید جمال‌الدین اسدآبادی مناسبات و مراوداتی داشت، اما از نظر روحی و رفتار سیاسی شخصیت باثباتی نداشت و ترسو بود. لذا معمولاً حق را به جانب کسی می‌داد که از او حساب می‌برد.

او در سال ۱۳۰۷ ق. / ۱۸۹۰ م. هم مدتی حاکم یزد بود که «برو یزد ببینم می‌توانی یزد را پاریس کنی؟»

رفتار سیاسی اقبال الملک، نقطه مقابل جلال الدوله بود و از استبداد او فاصله گرفت؛ اما با توجه به اینکه مردم بویژه اشرار این گونه رفتارها را دور از مدیریت صحیح می‌دانستند، شروع به هرج و مرج و خودسری کردند. راهها ناامن شد. در شهر هم هر از چندگاهی بلوا و شورش و حتی آدمکشی راه افتاد و تصفیه حسابهای شخصی شدت گرفت. اگر به واسطه استبداد جلال الدوله شماری از اهالی یزد به تهران رفتند، این بار به خاطر ناکارآمدی اقبال الملک، گروهی معترض به سردستگی سیدحسین رضوی روانه تهران شدند.

شخص مذکور در ملاقات با مظفرالدین شاه، در

مورد عملکرد اقبال‌الملک چنین گفته بود: «... اغلب فقرا را شبها و روزها غذا می‌دهد، به طوری که کسی نفهمد. ارامل و ایتم را نگهداری می‌نماید. به عامل و ارباب استحقاق پول می‌دهد ... شاه فرمود پس حضرات یزدی چه عرض دارند؟ در جواب گفته شد، جان و مال و ناموسشان در معرض تلف است و از این جهت امروزه کار به جایی رسیده که هر شاگرد شعرباف - که پنج قران دارد - یک پیشتاب [هفت تیر] خریده و به کمرزده، می‌رود درب اتاق تجار و هر قدر پول می‌خواهد می‌گیرد. شبها درب خانه تجار و متمولین می‌روند و آنها را از رختخواب بیرون آورده، هر چه انصافشان اقتضا کند، دریافت می‌دارند. ای بسا زنها که یک هفته بلکه یک ماه گم می‌شوند. قتل نفوس در یزد مثل کشتن یک مرغ است بلکه کم‌تر مسئولیت دارد.»^۴

یکی از تجار به نام آقا محمدحسن اصفهانی، در نامه‌ای به امین‌الضرب دوم نوشته است: «... ولایت در کمال اغتشاش از الواط لوطی، علانیه روز روشن ششلول در بازار و کاروانسرا به همدیگر خالی می‌کنند. حکومت گیج شده بلکه از غصه‌اش ناخوش شده، کاری از پیش او نمی‌رود.»^۵

همین شخص در نامه‌ای دیگر به امین‌الضرب دوم یادآور شده: «... مردم حاکمی می‌خواهند مثل جلال‌الدوله یا امثال او».^۶

افشای این مسائل، اولیای امور را وا داشت تا حاکم یزد را تعویض کنند.

شاکیان یزدی در ماه محرم در صحن و رواق شاه عبدالعظیم علناً شاه را به خاطر عدم توجه به وضعیت یزد نفرین می‌کردند. این خبر در روز پنجم محرم به گوش شاه رسید و او در روز ششم محرم برخلاف رویه معمول، خطاب به شاکیان یزدی نوشت:

«عارضین یزدی! برحسب این دستخط مبارک، اقبال‌الملک از حکومت یزد معزول است و یزد را به عدل‌الدوله مرحمت فرمودیم.»^۷

حکومت عدل‌الدوله

عدل‌الدوله پسر سالارالملک و برادر علی خان وزیر افخم و از طرف مادری نسب به خوانین یزدی داشت. وی در اواخر سال ۱۳۱۶ق. / ۱۸۹۹م. حاکم یزد شد و برای جلوگیری از اوضاع آشفتۀ موجود، چند نفر از اشرار را اعدام کرد و چند نفر را دست برید؛ حتی شیخ جعفر حجت‌الاسلام را - که در حضور عدل‌الدوله و جمعی از رجال به مظفرالدین میرزا اهانت کرده بود - به نرماشیر تبعید کرد.^۸ این اقدامات، تأثیر بسزایی در بهبود اوضاع داشت.

واقعۀ مهم زمان حکومت هشت ماهه او، قحطی و خشکسالی بود. در سال مذکور سراسر ولایات جنوبی و مرکزی ایران مبتلا به خشکسالی شد. لذا حاکمان ولایات فارس و کرمان، قدغن کرده بودند که تجار حق صدور گندم را از ولایاتشان ندارند. اما به خاطر عدل‌الدوله با توجه به نفوذی که در دربار داشت، از مرکز به حاکمان ولایت مذکور دستور دادند که به تجار اجازه صدور گندم را به یزد بدهند.

لذا با همکاری تجار یزدی این مشکل به خوشی خاتمه یافت و گرانی نان - که مردم را به ستوه آورده بود - در کم‌تر از یک ماه مرتفع شد.^۹

عدل‌الدوله، تمایل به ماندن در یزد نداشت؛ لذا اسباب انفصال از حکومت را خودش فراهم کرد. علت دلخوری او این بود که شاه حکم حکومت یزد برای عدل‌الدوله داده بود اما برادرش وزیر بقایا، آن را به نام خودش صادر کرده بود. علاوه بر آن از ششصد تومان حق ولایتمداری یزد، دوپست تومان آن را وزیر بقایا بی‌جهت برمی‌داشت.

حکومت سهام‌الملک (۱۴ ذیحجه ۱۳۱۶ ق. / ۲۵ آوریل ۱۸۹۹ م.)

حاج مهدیقلی میرزا سهام‌الملک، با تأخیر چند ماهه به یزد آمد و در این مدت موسی خان میر پنجه، نایب‌الحکومه بود.^{۱۰} سهام‌الملک پسر محمدولی میرزا پسر فتحعلی شاه بود. وی مردی شجاع و جنگ دیده بود و در اوایل جوانی در جنگ هرات شرکت کرده بود و بعد از مرگ پدرش مدتی سمت میرآخوری حسام‌السلطنه (از سرداران بنام و پسر عباس میرزا نایب‌السلطنه) را داشت.

به دلایلی چند حکومت سهام‌الملک نه برای اهالی یزد و نه برای خودش خوشایند نبود. در زمان حکومت او خشکسالی عارض شد و آب قنات یزد بشدت کاهش یافت. اکثر قنات یزد از تفت (شهری در بیست کیلومتری جنوب یزد) می‌گذشت. تفتیها به علت کاهش آب قنات، مقدار زیادی از آب قنات را می‌ربودند و یا از بازرگانان یزد خریداری می‌کردند. لذا بسیاری از محصولات بویژه باغات یزد خشکید. حتی تعدادی از اهالی یزد - که در مسیر قنات تفت دارای املاک و باغات بودند - بویژه زردشتیان به علت خشکسالی و تنگدستی فراری شدند و به بمبئی رفتند.^{۱۱}

البته دشمنی میرزا فتح‌الله مشیرالممالک یزدی، مزید بر علت شد. لازم به ذکر است که سهام‌الملک دست مشیرالممالک را از امورات یزد و مستوفیگری کوتاه کرد.

وی که از کل مسائل مالی یزد اطلاع و اشراف ویژه داشت و با اعیان و صاحبان سهام قنات دوستی داشت، آنان را با خود همدست کرد و در امور مالی و زراعی یزد بنای کارشکنی گذاشت. حتی به تهران رفت و با اولیای امور بویژه وزیر بقایا رفت و آمد

کرد و با توجه به اشرافی که به امور مالی یزد داشت، دست سهام‌الملک را در مداخله ناروا در امور مالی یزد کوتاه کرد و درآمد او از حکومت یزد منحصر شد به تومانی یک قران از مالیات یزد.

این مبلغ نسبت به آنچه حاکمان یزد قبل و بعد از او از عایدات یزد می‌بردند، بسیار ناچیز بود. وی برای جبران این کمبود همچون تجار یزدی در کار تجارت بویژه واردات گندم شرکت کرد و از این راه نیز خسارت هنگفتی متحمل شد. دیگر خلاف او این بود که پست و مقامهای یزد را به اقوام یزدی و غیریزدی خود سپرد؛ بدین معنی که داماد وی ملقب به حاجی خان تحویلدار مالیات بود. طبیعی است که دست او برای چاپیدن اموال باز بود. نمونه دیگر حکومت تفت را به صدر شریف، پسر دایی خویش سپرد. نامبرده توان اداره شهری چون تفت را نداشت. همچنین با بعضی رجال و اعیان یزد خوشرفتاری و با تعدادی دیگر بدرفتاری کرد. به عنوان نمونه با سلطان‌العلمای یزدی میانه خوبی داشت و دست او را در پاره‌ای امور باز گذاشته بود.

نامبرده به واسطه رشوه‌خواری، بسیار بدنام بود. حتی مجتهد بزرگ شیعه در آن زمان، آقا سید محمداکظم یزدی (ساکن عتبات)، رجوع به وی و معاشرت با او را حرام کرده بود.^{۱۲}

زردشتیان یزد هر جا به مشکلی برمی‌خوردند، مبالغی به او می‌دادند تا آنان را در امر مذکور یاری نماید.^{۱۳}

در همان سال سلطان‌العلما ضابط مالیات آب قنات اهرستان (اهرستان یکی از محلات یزد است)، از این راه سهام بسیاری از سهامداران جزء بر قنات مذکور را چاپید. سهام‌الملک در نامه‌ای به امین‌الضرب نوشت: «...خیلی کارم سخت و پریشان است. گویا هر چه

دارم باید بدهم. کار غلطی کردم. از هر جهت بد کردم. انشاءالله رمضان اگر زنده باشم خواهم آمد.» [نگارش نامه از یزد به تاریخ ۵ رجب ۱۳۱۷ق. / ۹ نوامبر ۱۸۹۹م.]^{۱۴}

منظور از کار غلط کردن، گویا این بوده است که وی از وزیر بقایا که مسئول امور مالی یزد بوده، خواسته که جمع‌آوری مالیات یزد را هم به عهده او بگذارد و چنین شده بود و به همین دلیل مشیرالممالک یزدی را از مستوفیگری یزد کنار گذاشت. نامبرده هم در استیصال حاکم از هر کوششی دریغ نکرد. به هر حال زمانی که سهام‌الملک زمزمه عزل خویش را شنید، تعدادی را واداشت تا به تهران تلگراف زنند که هنوز وجوه مالیات یزد دریافت نشده است و فرصت جمع‌آوری آن را از اولیای امور خواستند. اما فرصت لازم به او داده نشد. لذا با عجله شروع به جمع‌آوری مالیات و بالطبع زیاده‌ستانی و زورستانی کرد. یکی از تجار یزدی در همین رابطه به امین‌الضرب نوشت: «... امروز فرآش گذارده‌اند. پول اجحاف را می‌خواهند. به ذات همه قجر لعنت. اللهم العن بنی امیه قاطبه.»^{۱۵}

در عین حال سهام‌الملک چندین کار سودمند هم انجام داد. او هم متوجه بود که با توجه به استبدادزدگی مردم، باید حکومتی عامرانه داشته باشد تا کسی جرئت تخطی نداشته باشد. لذا در همان ابتدای ورودش، شخصی را به نام حسن جعفر، از اشرار یزد اعدام کرد. لوطی مذکور به بهانه استقبال از حاکم جدید، به جعفرآباد واقع در بیست کیلومتری یزد می‌رود که دهی زردشتی‌نشین بود و از آنان شراب و سپس ساقی سیمین ساق طلب می‌کند و با زور به یک زن جوان زردشتی تجاوز می‌کند. زردشتیان هم زمانی که سهام‌الملک از کنار روستای

آنان می‌گذرد تا به یزد وارد شود، طی نامه‌ای، جنایت لوطی مذکور را گوشزد می‌کنند. او هم به محض ورود به یزد، حسن جعفر را در پی یک استنطاق و ثبوت جرم اعدام می‌کند.^{۱۶}

کار برجسته دیگری که او انجام داد، جلوگیری از غائله بابی‌کشی بود. اخلاف و فرزندان سیدعلی محمد باب در یزد ساکن^{۱۷} و به خاندان شیرازی ملقب بودند. در دوره مذکور سید محمدتقی شیرازی - که از اخلاف سیدعلی محمد باب و از تجار یزد بود - بزرگ این طایفه محسوب می‌شد و خود را تبعه دولت روس کرده بود و عنوان وکیل‌الدوله روس را داشت و همیشه بیرق (پرچم) دولت روس را بالای سردر خانه خود نصب می‌کرد تا از گزند مخالفان مصون باشد.^{۱۸}

هرچند که یزد از دیرباز زیستبوم مذاهب مختلف بود و همه در کمال آرامش می‌زیستند، اما گاهی تحریکات و دسیسه‌چینیها کار خود را می‌کرد و زردشتی‌گری یا بایبگری بهانه‌ای می‌شد برای غارت و چپاول اموال مخالفان و تسویه حسابهای شخصی. در تابستان ۱۳۱۷ق. / ۱۸۹۹م. اسماعیل نامی را - که در کنار سرای خواجه مغازه داشت - به اتهام بایبگری به مصلاهی صفدرخان آوردند که در وسط شهر واقع و محل تحصیل دروس حوزوی بود و از علمای حاضر در آن مصلا حکم گرفته و تعداد زیادی از بازاریان و عوام جمع شده بودند تا حکم اجرا شود. در این هنگام خبر به سهام‌الملک می‌برند. وی بدون اینکه معطل شود، با پای پیاده دوان دوان به مصلاهی مذکور می‌شتابد و از لابلاهی جمعیت خود را به متهم می‌رساند و دست او را می‌گیرد و به یکی از اتاقهای مصلا می‌برد و در را از پشت قفل می‌کند. سپس نزد علما برمی‌گردد و با آنان به مباحثه می‌پردازد و از آنان

سؤال می‌کند که تا چه حد نسبت به شخص مذکور شناخت دارند؟ و در ادامه می‌گوید هرگاه علما یقین حاصل کردند که این فرد مرتد است و حکم صادر کردند، به اجرا گذارده خواهد شد. آنگاه با کمک تعدادی از عوامل حکومتی - که در پی او آمده بودند - متهم را از آنجا بیرون می‌برد و از مرگ نجات می‌دهد.^{۱۹}

اما معلوم نیست به چه دلیل از اداره امور دلسرد شد و موجب نارضایتی عموم را فراهم کرد. در نامه‌ای که یکی از تجار یزدی به امین‌الضرب نگاشته، آمده: «... کسانی که ظلم و تعدی به آنها می‌شد، شعفی داشتند که حضرت والا داد آنها را از ظالم خواهد گرفت. همین که آمد و مردم عارض شدند و چند نفر به شکایت رفتند، دیدند باز رحمت به اقبال‌الملک و عدل‌الدوله. آنها باز اگر رفع ظلم نمی‌کردند، اقبالاً ظالم و متعدی را به حال خود نمی‌گذارند. حضرت والا اگر شکایت مربوط به سال گذشته می‌بود، می‌فرمود در عهد من که نبوده، دخلی به من ندارد. اگر از هذه السنه باشد و قبل از ورود ایشان باشد جواب می‌دهند، گذشته‌ها گذشته. اگر ظلمی در زمان حضور ایشان شده باشد، جواب می‌دهند من نمی‌دانم و پس از آنکه مدتی حالی کردی که چنین و چنان واقع شده، جواب می‌فرمایند این حکم با حاکم شرع است. اگر آن را امضا نمودند من حکم می‌دهم. حکام شرع هم که حالتشان پیدا است، باید نوت جوف پاکت عریضه باشد و الا نزد حکام شرع دست خالی امری نمی‌گذرد و او حتی صرف باشد حکم به بطلان می‌شود و در صورت خالی بودن عریضه.»^{۲۰}

حکومت جلال‌الدوله (بابی کشی در یزد)

در سال ۱۳۱۸ق. / ۱۹۰۰م. یزد را بار دیگر به

جلال‌الدوله سپردند. این بار وی علاوه بر رفتارهای سابق خویش، تغییر آیین و مذهب داد و بابی شد. گویا علت تغییر کیش او، بدین علت بود که امین‌السلطان که صدراعظم وقت بود، دو تن از نزدیکان خویش به اسامی میرزا محمدخان میرپنج و جهان‌شاه خان میرآخور که هر دو بابی بودند نزد جلال‌الدوله به یزد فرستاد و سفارش پست و مقام برای حضرات کرد. او هم محض خوشایند صدراعظم، این دو را گرامی داشت. کم‌کم این دو فرد توانستند در عقاید حاکم نفوذ کنند و او را متمایل به بایبگری نمایند. در این اثنا ابن ابهر - که یکی از مبلغان بزرگ بابیه بود - از شیراز به یزد آمد و اسباب ملاقات خان حاکم را با وی فراهم کردند و بعد از چند روز گفتگو، جلال‌الدوله رسماً بابی شد و از این به بعد رابطه نزدیکی با تجار و اعیان بابی یزد به هم زد. این امر موجب دلخوری شدید علما و متشرعین یزدی شد. بعلاوه قدرت بایبان به حدی رسید که در ملاء عام یک بابی نسبت به مؤذن و شخص پیامبر توهین کرده بود. البته این امر عکس‌العملی سیدی را در برداشت. نامبرده، توهین کننده را مضروب کرده بود. با شکایت بایبان، جلال‌الدوله سید مذکور را چوب و فلک می‌کند. این امر احساسات متشرعین را برانگیخت.^{۲۱}

امام جمعه یزد بشدت ضد بایبگری بود. در همان زمان نامبرده از سفر عتبات باز گشته بود و شایع شد که از علمای کربلا و نجف حکم مهدورالدم بودن بایبان را گرفته است. با وجود اینکه یزدیها از نظر مذهبی اخباری مسلک بودند و اعتقادی به برپایی نماز جمعه و نماز اعیاد مذهبی در غیبت امام زمان نداشتند و این امور را خاص امام معصوم

مفترض الاطاعه می دانستند، اما لجاجت با جلال الدوله موجب استقبال باشکوه از امام جمعه شد. گروه گروه به دیدن او می رفتند و روضه خوانی در منزل او شروع شد و خطبا عمدتاً علیه بایبگری صحبت می کردند.

لذا عمال جلال الدوله به قصد بر هم زدن روضه خوانی به خانه امام جمعه یورش بردند. مردم هم مخالفت خویش را علنی کردند با این شعار که:

قبای آبی نموخم

حاکم بابی نموخم (نمی خواهیم)

قبای آبی بر کند (پوشید)

حاکم بابی در کند (بیرون کنید)^{۲۲}

این حرکات موجب بلوای عام شد که در طی سه شبانه روز در سراسر ولایت یزد ۱۴۱ تن از بابیان کشته شدند.^{۲۳}

با وجود این کشتار شدید، مادام که امین السلطان، صدراعظم بود، جلال الدوله در یزد یکه تازی می کرد و با وسایل مختلف اسباب استیصال و تبعید و حبس سردستگان این واقعه را فراهم می کرد.

اما با روی کار آمدن عین الدوله - که مخالف ظل السلطان و به طبع فرزندش بود - ورق برگشت.

جلال الدوله می دانست که بزودی کنار خواهد رفت؛ لذا شروع به فروش املاک خویش و نقدینه کردن

اموال غیرمنقول خود کرد. به محض بر کناریش تمام شترهای مکاریان را جهت حمل اموال خود به کار گرفت و از یزد رفت.



عین الدوله

حکومت مؤیدالدوله (۱۳۲۲ق. / ۱۹۰۴م.)

ابوالفتح میرزا مؤیدالدوله پسر سلطان مراد میرزا حسام السلطنه، از شاهزادگان بنام قاجار بود که قبلاً در زنجان، گیلان و خراسان حکومت کرده بود و بعدها مدتی حاکم تهران شد. وی از صفر ۱۳۲۲ق. / آوریل ۱۹۰۴م. تا صفر ۱۳۲۴ق. / مارس ۱۹۰۶م. حاکم یزد بود.

مؤیدالدوله، دختر مشارالملک شیرازی را به همسری داشت و عین الدوله چون واهمه داشت که مؤیدالدوله مالیات و عواید یزد را به هر علت نرساند، لذا جمع آوری مالیات یزد را به عهده مشارالملک نهاد و از او تضمین گرفت و مشارالملک و مؤیدالدوله با هم به یزد آمدند و میرزا فتح الله مشیرالممالک یزدی را از پیشکاری مالیه یزد انداختند و از او خواستند تا صورت جمع و خرج و اصل و فرع مالیات مناطق مختلف یزد و ممرهای مختلف درآمد را اطلاع دهد. او هم عایدات حکومت را از محللهائی که در ثبت دفتر محاسبات نبود، از قلم انداخت. بدین معنی که راههای زیاده ستانی را به حساب نیاورد. این امر به نفع اهالی یزد تمام شد و به هر حال امور مالی در اختیار مشارالملک و موثق نظام - که ابتدا ناظر شاهزاده بود - در حکومت مستقل شد و بدون اجازه او هیچ امری صورت نمی گرفت. جالب توجه اینکه شخصی به نام نایبعلی خان هم که سنی و اهل کردستان بود، به عنوان داروغه به کار مشغول شد. در واقع او بود که در شهر حکومت می کرد و کسی جرئت تخلف از دستورات وی را نداشت.

مؤیدالدوله، درویش مسلک و پیرو طریقت صفی علی شاه بود.

در سال اول حکومت او وبای مهلکی در یزد اتفاق افتاد و جان تعدادی را گرفت. اما کسانی که

نهضت مشروطه به آنان خط‌مشی می داد. از جمله اقدامات وی، تحریک تجار علیه مسیو نوز بلژیکی بود. این گونه اعمال از دید عین‌الدوله مخفی نبود و لذا او را از وزارت معزول و با خفت و نهایت سختی تحت مراقبت یک دسته سوار کشیک‌خانه به یزد تبعید کرد.^{۲۶}

حاکم یزد برای سعدالدوله خانه‌ای تهیه دید و مأموران حکومتی کارهای او را زیر نظر داشتند.

بازرگانان تهران از جمله امین‌الضرب (محمدحسن خان)، حاجی محمد تقی بنکدار و حاجی هاشم قندی با او مکاتبه و کسب تکلیف می‌کردند. سعدالدوله نیز آنان را به مقاومت در برابر عین‌الدوله و مطالبه حقوق قانونی تشویق می‌کرد. تحصن در سفارت روس یا انگلیس، در واقع توصیه سعدالدوله بود. «تعلیمات سعدالدوله یکی از عوامل تجری بازرگانان بود.»^{۲۷}

قطعاً، مشروطه‌خواهان یزدی چون حاج محمدتقی مازار، سید ابوالقاسم، سید کاظم جلیلی، ملاعبدالکریم مسگر و جوانانی چون سید ابوالحسن حائری‌زاده و موسوی‌زاده - که بعدها مصدر امور گردیدند - از سعدالدوله متأثر شده بودند.

از میان آنها، حاج محمدتقی مازار، در آغاز نهضت نقش برجسته‌تری داشت. وی از تجار معتبر یزد بود که با جان و مال به حمایت از مشروطه برخاست. بنا به قول آیتی، مشروطه را با جان و دل پذیرا شد. چون مردم یزد هیچگونه آگاهی از مفاهیم مشروطه نداشتند، حاج محمدتقی مازار، در باغ دهنو (چند کیلومتری یزد) بزرگان یزد را دعوت می‌کرد و ضمن جلساتی، به تفهیم معنا و ماهیت مشروطه و تشکیل دارالشورا می‌پرداخت. ماحصل این گونه جلسات، ایجاد دو گروه

استطاعت مالی لازم را داشتند، از شهر بیرون و رهسپار مناطق کوهستانی یزد شدند.

مؤیدالدوله در نامه‌ای به حاج محمدحسین امین‌الضرب نوشت: «... حال چهل روز است که به واسطه بروز مرض معروف [وبا] در شهر یزد در دهات یزد زندگی می‌کنم و متوسل به ائمه اطهار هستم که بزودی رفع این مرض شده، آسوده شویم.»^{۲۴}

واقعه دیگری که در زمان حکومت او در یزد اتفاق افتاد، کتک خوردن دکتر وایت، رئیس مریضخانه دولتی انگلیس در یزد بود.

جریان بدین قرار بود که دکتر وایت سوار بر اسب از یک درب مصلاهی صفدر خان وارد شد تا از درب دیگر همچون دیگران خارج شود. طلاب حاضر در آن مصلا به بهانه بی‌حرمتی به مکان مقدس، او را کتک زدند. وی نزد کنسول انگلیس در یزد شکایت کرد و خواستار مجازات ضاربین شد. مؤیدالدوله - که هم از کنسول حساب می‌برد و هم در صورت مجازات عاملین از شورش مردم می‌ترسید - یکی از اعیان یزد را واسطه مصالحه قرار داد و به دکتر مذکور یادآور شد که در صورت مجازات ضاربین، شورش به پا می‌شود. لذا وایت از خواسته خویش درگذشت.^{۲۵}

ب - یزد در دوران مشروطه

مهم‌ترین منبع اطلاعاتی بزرگان یزد راجع به جریان مشروطه‌خواهی و هنگامه‌ای که در پایتخت ایجاد شده بود، سعدالدوله بود. وی وزارت خارجه حکومت عین‌الدوله را به عهده داشت و به واسطه



سعدالدوله

ارتباط نزدیکی که با تجار داشت، جهت پیشبرد

مشروطه‌خواه و ضدمشروطه شد. در چنین وضعی، جنگهای حیدری و نعمتی مبدل به موافقت و مخالفت با مشروطه شد و «جمعی را کیسه تهی، و عده‌ای کیسه تهی خود را پر کردند».^{۲۸}

همزمان با مهاجرت کبرا و تحصن جمع زیادی از مردم در سفارتخانه انگلیس در تهران، محمدتقی مازار هم جمعی را به کنسولگری تلگرافخانه انگلیس در یزد برد و متحصن شدند. اگر در تهران گاهی اوقات سفیر انگلیس مخارج متحصنان را می‌پرداخت، در یزد، مازار در جواب مستبدان که می‌گفتند: «چرا مردم را به کنسولگری برده‌ای؟ جواب می‌داد: اولاً به تلگرافخانه انگلیس در تهران پلو داده است».^{۲۹}

هنگامی که خبر امضای فرمان مشروطیت توسط مظفرالدین شاه به یزد رسید، حاج محمدتقی مازار در باغ «دهنو»، خود جشن مفصلی به راه انداخت و همگان، از هر قشر و گروهی را دعوت کرد. همان گونه که در تهران و سایر مراکز بزرگ کشور، بعد از اعلان مشروطیت، دو جناح موافق و مخالف انقلاب به جان هم افتادند، در یزد هم این درگیری بسیار شدید شد. در رأس گروه مستبدان، میرزا فتح‌الله مشیرالممالک یزدی بود که ارزشها و معیارهای مشروطیت را به هیچ می‌شمرد. او می‌گفت: «نمی‌توانم قبول کنم که یک عامی با اعیان بر سر یک میز مذاکره قرار گیرند و مساوی باشند».^{۳۰}

نمونه دیگر، صدرالعلمای یزدی از روحانیان متنفذ بود. او مشروطه‌خواهان را به اصطبل خویش می‌برد و به آخور می‌بست و زمانی که از قحطی و ناداری مردم شکایت بدو برده می‌شد، می‌گفت: «من هسته خرما در کوچه‌ها می‌بینم. اگر واقعاً مردم گرسنه‌اند، آنها را جمع و آسیاب و آرد کنند و بخورند».^{۳۱}

در مقابل، شیخ عبدالکریم حائری مسگر، روحانی مبارز بود که بدون ترس و واهمه بر فراز منابر، از مزایای مشروطه سخن می‌گفت و در اکثر مواقع سلاح کمری خود را به همراه داشت و رفتاری کاملاً انقلابی از خود بروز می‌داد.^{۳۲}

به هر حال، این دو گروه آن چنان روابط خصمانه پیدا کردند که منجر به قتل و خونریزی شد. شاید بتوان گفت که اولین ترور سیاسی مهم بعد از انقلاب مشروطه در یزد اتفاق افتاد.

قتل پرویز شاهجهان

زردشتیان از همان ابتدای نهضت آزادی خواهی و مشروطه‌طلبی، با آن همراهی کردند.

تجارتخانه‌های جمشیدیان و جهانیان، از دیرباز نه تنها در ایران بلکه در لندن، بمبئی و عشق‌آباد شعباتی داشت و از زمره معتبرترین تجارتخانه‌های ایرانی محسوب می‌شدند.^{۳۳}

بانیان هر دو تجارتخانه از زردشتیان یزدی بود و آن چنان دل در گرو آزادی خواهی نهادند که سلاحهای مورد نیاز مجاهدان تبریز و تهران و اصفهان را از خارج وارد نمودند و در اختیار آنان گذاردند. «مستبدین بعد از مدتی که به همکاری این دو تجارتخانه و مهربان جمشید پاریسی با مجاهدین پی بردند، تصمیم به قتل پرویز شاهجهان در یزد گرفتند و او را به وضع فجیعی کشتند». در قسمتی از نامه اسپرینگ رایس سفیر وقت انگلیس در تهران به ادواردگری وزیر امور خارجه انگلیس، چنین آمده است:

«ویس قنصل انگلیس مقیم یزد، راجع به قتل پرویز شاهجهان، تاجر پاریسی چنین می‌نویسد: در سیزدهم همین ماه (مارس ۱۹۰۷ م.] / ۲۸ محرم

۱۳۲۵ق.] یک دو ساعت از شب گذشته، پرویز مزبور، رئیس شرکت برادران شاهجهانیان، هنگامی که از حجره خود مراجعت به منزل می نمود، به واسطه شخصی نامعلوم هدف گلوله شده و روز دیگر وفات یافت. در نوامبر گذشته او را تهدید به قتل کرده بودند. پرویز طرف محاسبه دیوانی با مشیرالممالک بوده و چند روز قبل با هم در خصوص تصفیه حساب دیوانی مشاجره نموده بودند ... بدین واسطه، حدس می زنند که او محرک قاتل بوده و گمان کرده اند شخص جوانی به نام فرخ مرتکب قتل شده ...»^{۳۴}

بعد از انتشار خبر قتل پرویز شاهجهان و ظن دخالت مستبدان، مشروطه خواهان به هیجان آمدند و زردشتیان نامه ای به مجلس شورای ملی فرستادند و خواستار تأمین جانی شدند.

اسپرینگ رایس خلاصه جریان جلسات مجلس شورا را در ذیل گزارش یکشنبه ۱۹ مه ۱۹۰۷م. ۶/ ربیع الثانی ۱۳۲۵ق. این گونه آورده است: «نامه ای که از جامعه اقلیت زردشتیان یزد رسیده بود، خوانده شد. زردشتیان در این نامه تقاضای تأمین کرده بودند و نامه اطمینان بخش برای آنان فرستاده شد»^{۳۵}

روزنامه صوراسرافیل در تاریخ ۱۰ شعبان ۱۳۲۵ق. / ۱۸ سپتامبر ۱۹۰۷م.، در شماره ۱۲، نامه تعدادی از اهالی یزد را - که نسبت به قتل پرویز شاهجهان اظهار تأسف کرده بودند - به چاپ رساند. در اینجا قسمتی از آن آورده می شود:

«... این جوانمرد مقتول، هواخواه عالم انسانی بوده؛ عصمت و شرف مردی تصور نمود، مال را فی سبیل الله انفاق می کرد؛ مع هذا اگر آن مرحوم را مزدکی بنامند و براثت بجویند، دیگر کسی به اعمال خیر رغبت نمی کند ... اگر دولت ایران امثال این مرد - که هر سالی یک کرور فایده به ملک و ملت

می رسانند - نخواهد، پس کدام کس را می خواهند، هواخواه نوع بشر»^{۳۶}.

اعتراض عمومی مردم یزد نسبت به تصویب مالیات یزد

قبل از انقلاب مشروطه، مهم ترین گرفتاری رعایا، زیاده ستانیها بود که بر مالیات افزوده می شد. معمولاً فرع مالیاتهای تمام ولایات، از اصل مالیات افزون تر بود. وزیر مالیه کابینه دولت مشروطه، ناصرالملک همدانی، جهت نظم و نسق مالیاتهای سراسر کشور، صورت اصل و فرع مالیات هر ولایت را از مستوفیان خواست. آنان هم اصل مالیاتها را گزارش دادند و از فرع



ناصرالملک

آن صرف نظر کردند. اما در یزد چنین نشد و اصل و فرع مالیات - که واقعاً برای اهالی یزد کمر شکن بود - گزارش شد. زیرا، میرزا فتح الله مشیرالممالک، مستوفی یزد در آن زمان در تهران بود و زمانی که از طریق تلگراف موضوع را به او گزارش دادند، بدون توجه به عواقب آن، دستور داد که صورت مالیات را از روی معامله دیوانی به تهران بفرستند. دیگر اینکه هنوز نمایندگانی برای مجلس شورای ملی از طرف اهالی یزد انتخاب نشده بودند تا از حقوق مردم یزد دفاع کنند.

در مجلس پس از مذاکره، اصل و فرع مالیات یزد را با هم یکی کردند و به تصویب رساندند. با انتشار این خبر و اقدام وزارت مالیه برای وصول مالیات، غوغای عجیبی در یزد به پاخاست.

سردسته معترضان، حاج محمدتقی مازار بود. در واقع اولین رویارویی و زورآزمایی دو جناح آزادیخواه و مستبد در اینجا ظاهر شد. معترضان اقدام دولت را برای زیاده‌ستانی مالیات، از چشم مشیرالممالک یزدی می‌دیدند. نواب وکیل یزدی - که گزارش این وقایع را بیان کرده است - آغاز بست نشستن مردم را این گونه بیان کرده: «حاج محمدتقی که با مشیرالممالک بد بود، آخوند ملاحسن الممیری را - که یکی از ملاهای ساده بود - روی دست کرد؛ مردم را وادار کردند که با جمیع علما و بزرگان در تلگرافخانه بست بنشینند».^{۳۷}

از آنجا که اخبار بست نشستن مردم یزد بزودی به اردکان رسید، در آنجا نیز مردم از یزدیها تأسی کردند و در تلگرافخانه بست نشستند. البته اعتراض آنان به خاطر مالیاتهای بود که بر نمک و هیزم بسته بودند.^{۳۸}

مردم تفت هم بیست و پنج عوامل مالیاتی را - که برای وصول مالیات به آنجا رفته بودند - به گروگان گرفتند. جریان بلوای یزد توسط سر اسپرینگ رایس به ادواردگری بدین گونه گزارش شده است: «در پانزدهم ماه جاری، دویست نفر از اهالی به تلگرافخانه که نیز محل ویس قنسول است، متحصن گردیده از اجحافات نماینده وزارت مالیه - که جهت تحصیل و جمع‌آوری مالیات مأمور شده - تعرض و شکایت دارند. اکنون مشغول اقداماتی هستند که پناهندگان را از تلگرافخانه خارج سازند».^{۳۹}

با رسیدن گزارش انقلابات شهرهای مختلف یزد و بست‌نشینی در تلگرافخانه به تهران، توجه اولیای مجلس به این امر جلب شد و طی سه شبانه روز میان یزد و تهران بر سر این موضوع تلگراف رد و بدل

می‌شد. در شب سوم متحصنان خواستار مکاتبه با زعمای مجلس شدند؛ زیرا بحث و مراسم با افراد معمولی مجلس را بی‌فایده تشخیص داده بودند.

سید عبدالله

بهبهانی و سید محمد طباطبایی - که از برجسته‌ترین روحانیان و متنفذترین افراد مجلس شورا بودند - در تلگرافخانه تهران حاضر شدند و از ابتدای شب تا حدود ۶ ساعت مشغول رد و بدل کردن



سیدمحمد شهابانی

تلگراف با اهالی یزد بودند، ولی توافقی حاصل نشد. حتی بهبهانی پذیرفت که مجلس سی هزار تومان مالیات یزد را در سال جاری تخفیف بدهد، ولی حاج محمدتقی مازار بحق، خواهان تصویب مصوبه‌ای قانونی و کم کردن فرع مالیات یزد بود.

پافشاری یزدیها بر تصویب چنین قانونی تا آنجا بود که به قول نواب وکیل، سید عبدالله بهبهانی در سختی یزدیها عصبانی می‌شود و به تلگرافچی دستور می‌دهد که دیگر از یزدیها تلگرافی قبول نکن! یا همین تخفیف یا تغییری داده نمی‌شود. آقا سید عبدالله گفته بود، پانزده سال است رعیت یزدی این پول را داده است، حال که مجلس تصویب کرده و سی هزار تومان هم تخفیف می‌دهد، قبول نمی‌کند. معلوم می‌شود لجاجت است نه حاجت!^{۴۰}

در همین اثنا محمدتقی مازار علاوه بر در خواست فوق، خواستار عزل میرزا فتح‌الله مشیرالممالک از مستوفیگری یزد شد. مشیرالممالک هم تمام توان و عوامل خود را برای ارباب متحصنان

به کار گرفت. از این رو، روز بعد - که گمان می‌رفت بر تعداد متحصنان افزوده شود - ناگاه مردم از ترس مشیر و خشم وی صحنه را خالی کردند و جز چند نفر شعرباف که از مازار پول گرفته بودند، دیگر کسی حاضر به شرکت در تحصن نشد و در واقع فرار کردند. مجلس شورای ملی هم درباره مالیات یزد تصویب کرد: «به وزارت مالیه نوشته شود که مجلس از وزیر مالیه، اصلاح مالیات یزد و رضایت خاطر آنها را می‌خواهد.»^{۴۱}

تشکیل انجمن ولایتی و تعیین نماینده یزد در دوره اول مجلس

پس از اعلام مشروطیت توسط مظفرالدین شاه و تدوین قانون اساسی ۱۳۲۴، فرمان تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی در شهرها نیز صادر شد که شامل بندهای متنوعی بوده و از جمله انتخاب وکیل هر ناحیه را به عهده همانجا می‌گذارد. در دوره اول مجلس، گرچه انتخابات در سطح ایران صورت نگرفت و به صورت صنفی بود، ولی رجال یزد برای حق تعیین وکیل مردم در مورخ ۶ رمضان ۱۳۲۵ ق. / ۱۳ اکتبر ۱۹۰۷ م. تشکیل جلسه دادند. متن این مذاکره - که به منظور انتخاب وکیل برای مجلس شورا و تعیین وکیل انجمن ایالتی بود - در روزنامه صوراسرافیل چنین آمده است:

«صورت مجلس و نطق اهالی یزد برای انتخاب وکیل»^{۴۲}

شب رمضان ۱۳۲۵ ق. / اکتبر ۱۹۰۷ م. به جهت مذاکره انتخاب یک نفر وکیل مجلس مقدس شورا و کلای انجمن ولایتی مجلس، در خانه نواب آقا میرزا محمدحسن منعقد شد که به صلاح و رأی تمام اکابر و رجال شهر، هر نحوی که قرار بگیرد در مجلس

ثانی وکلا را منتخب نماید. اسامی علما و اعیان و طلاب و تجار و اصناف مجلس، بدون رعایت القاب و شأن و مقام از این قرار است:

علما و اعیان: آقا میرزا سیدعلی حائری، آقا سید یحیی صدرالعلما، آقا میرزا سید علی لب خندقی، حاج میرزا آقا، آقا میرزا محمدعلی لب خندقی، آخوند ملا محمد حسین اردکانی، حاج میرزا زین العابدین خان، نواب رضوی، حاج میرزا سیدعلی اناری، حاج میرزا سید احمد خان، نواب آقا میرزا محمدحسن، صدر شریف، نواب آقا میرزا علی شرف الممالک و نواب آقا میرزا جواد.

طلاب: حاج ملا کاظم، آقا شیخ علی اردکانی، آقا سید حسین تهرانی و آقا شیخ حسین اردکانی.

تجار: ملک التجار، حاج محمدصادق افشار، آقا علی مرشد، آقا غلامحسین معین التجار، مدیر کمپانی منصوریه، حاج سید میرزا، حاج عبدالرسول محله تلی، حاج علی اکبر محله تلی، آقا سید ابوالقاسم کلاهدوز، آقا غلامحسین لاری و آقا علی حاج عبدالرحیم.

اصناف: حاج محمدابراهیم رئیس، آقا سید محمد گازر، حاج سید احمد، میر بقال و جمعی دیگر، دو ساعت از شب گذشته که تمام اشخاص فوق حضور به هم رسانیدند و شروع به صحبت شد و مذاکراتی که نمودند، این است:

نواب آقا میرزا محمدحسن، ای آقایان! غرض از انعقاد این مجلس، برای انتخاب یک نفر وکیل است.

صدرالعلما: مطلب از دو شق خارج نیست، یا باید یک نفر وکیل را به میل خود و امضای اهل زیر تعیین کنیم یا برطبق نظامنامه انتخاب وکلا باشد که هیچکس ایرادی نگیرد و با صحت عمل رفتار شود.

آقا میرزا سیدعلی حائری: آیا در یزد کسی

نظامنامه انتخاب وکلا را دارد؟

صدرالعلماء: من نظامنامه و قانون اساس هر دو را دارم و حاضر است.

آقا میرزاسید علی حائری: خوب است بفرمایید آن را بخوانید (آقا غلامحسین معین التجار، نظامنامه را قرائت نمود).

نواب آقا میرزا محمد حسن: به این ترتیبی که در نظامنامه ذکر شده، خیلی مشکل است. خوب است حاج محمدحسن محله تلی را معین کنند که با نوشته برود و در توابع یزد و آن لایحه را مردم امضا نمایند. صدرالعلماء: این ترتیبی که در نظامنامه نوشته شده، صحیح است. باید بدون کم مجرا داشت تا محل ایراد نباشد.

حاج محمدصادق افشار: آقایان یک ربع ساعت به من وقت بدهید که آنچه به عقلم می‌رسد، عرض نمایم. (اهل مجلس همه ساکت شدند). اگر صلاح است بیست نفر ناظر معین شود که زودتر از سه سال حق عزل آنها را نداشته باشیم و آنها را نظار مجلس قرار دهیم و هر که را بخواهند آنها وکیل نمایند و انتخابنامه را به توابع و بلوکات بفرستند، هر کس امضا کرد فبها، و الا بعد از آن حق رأی نداشته باشد. (جمعی گفتند: حاجی شما این رأی را می‌دهید، صحیح نیست؛ باید از قراری که نظامنامه ذکر شده، رفتار شود).

صدرالعلماء: باید به طور صحیح وکیل انتخاب شود و این کار هم اشکالی ندارد.

آقا میرزا محمدحسن نواب: امشب که ممکن نخواهد شد. این کار بماند تا عید رمضان. (در این بین آقا میرزا سیدعلی حائری برخاسته [برخاسته] و گفتند: هر کس را معین کنید بسیار خوبست، به من هم اطلاع بدهید و با اهل مجلس وداع نموده، رفتند).

حاج میرزا آقا: نمی‌دانیم برای چه باید وکیل به تهران بفرستیم!

آقا سیدحسین تهرانی: وکیل برای من، این است که برود در تهران اگر بخواهند بر مالیات بیفزایند، نگذارند!

حاج آقا میرزا: ماها گویا می‌خواهیم [خود] را گول بزنیم. واقعاً این مجلس مشروع نیست! این چه مجلسی است، این چه اسلامی است! روزنامه مظفری، از آقای آقا سید کاظم یزدی بد می‌نویسد آقای آقا سید کاظم حجت‌الاسلام و مقتدای ما می‌باشند و همه مقلد ایشانیم (به تجار خطاب کردند که ای مسلمانان، چرا باید خودتان را گول بزنید و فریب مجلسیان را بخورید و...).

آقا علی مرشد: ماها این مطلب را نمی‌دانیم و آن روزنامه را ندیده‌ایم.

آقا سید یحیی مجتهد: بر فرض هم که ماها همراهی به مجلس نکنیم، سکت بر اساس آن و اوامر وکلا وارد نمی‌آید. از این مطلب هم گذشته، اگر در روزنامه مظفری چیزی نوشته شده باشد، تقصیر مجلسیان چیست؟

حاج میرزا آقا و میرزا سید علی لب خندقی: در روزنامه مجلس هم نطق آقایان وکلا را دیده‌ایم که فرموده‌اند: اگر به قانون شرع مجازات داده نشود، به قانون مشروطیت باید مجازات داده شود. پس معلوم می‌شود که قانونی غیر از شرع انور می‌خواهند جاری نمایند. ای مسلمانان، مجلسیان می‌خواهند، مطالب خودشان را به لباس خوب بیرون بیاورند که از ابتدا عوام بیچاره فریفته شوند، آنچه در باطن دارند ظاهر کنند. ای اهل یزد، به مجرد اینکه شنیدید از مالیات امسال شما تومانی یکصد دینار کسر می‌شود، فوراً راضی شدید که دین خود را از دست بدهید. چرا

ملتفت نمی‌شوید چرا چشم و گوشتان را باز نمی‌کنید؟ ماها دست از جان خود شسته‌ایم و آشکارا می‌گوییم، محال است تسلیم شویم!

آقا سیدحسین تهرانی: شما که آخوند ملا عبدالکریم را به جهت وکالت انتخاب کرده و به تهران فرستاده‌اید، دیگر این حرف چیست؟ یا دو نفر وکیلی فرقی ندارد.

آقا میرزا سیدعلی لب خندقی و حاج میرزا آقا: ماها آخوند ملا عبدالکریم را به جهت وکالت انتخاب نکرده و فرستاده‌ایم بلکه برای کشف دو مطلب بوده؛ یکی برای نقش حالات مجلسیان که به ما راپورت بدهد که تکلیف خود را بدانیم، دیگر برای قتل پرویز زردشتی والهدا از وقتی که رفت، ابداً کاغذی نوشته، زیرا که از جان خود ایمن نبود و همچو تصور کرده که اگر از مجلس بد بنویسد، او را هم مثل صدراعظم می‌کشند. با وجود رفاقت با ما، درخصوص مجلس هنوز جرئت نکرده مکتوبی بنویسد که تکلیف ما معین شود. همین قدر نوشته که بساط مجلس هرج و مرج است. جرئت نمی‌کنم و هر وقت هم می‌خواهم حرفی بزنم، رئیس مجلس زنگ می‌زند حجج الاسلام هم با غالب وکلا و رئیس مجلس هم قسم می‌باشند و همه متحدند. ای اهل یزد، گوش و چشم خود را باز کنید و گول نخورید.

آقا سیدیحیی: من صریحاً می‌گویم همان روز که ملا جهت وداع محضر من آمده بود، آخرین کلمه حرف من با او این بود که به سلامتی به تهران بروید و نگذارید زردشتیها غالب شوند؛ زیرا که می‌شنوم یکی از فصول قوانین مجلس، مسئله مساوات است!

باید در یزد زردشتی ضعیف و خوار باشد! بروید تهران و با اهل مجلس حالی کنید که یزدی سوای سایر بلاد ایران است. فعلاً می‌شنوم که در شهرهای داخله، زردشتیها سوار بر اسب و قاطر و الاغ

می‌شوند، البسه فاخر و الوان می‌پوشند، کلاه به سر می‌گذارند، این کارها خلاف شرع است!؟

زردشتی باید قبای کرباس (مله) بپوشد، عمامه کرباس مله به سر گذارد. اگر متمول باشد، و الا... خلاصه ما عبدالکریم را به جهت وکالت نفرستادیم. ولی الحال چاره از دست رفته. آقایان اوامر مجلس مثل حکم نادر شاه افشار است که به غلبه و غضب، ایران را تصاحب کرد. «غیر تسلیم و رضا کو چاره»، و تصور می‌کنید اگر ماها همراهی نکنیم و وکیل نفرستیم، مجلس موقف نشود. ما دو نفر به خوشی امانت مجلس و مجلسیان را نخواهیم نمود.

حاج میرزا آقا: آقایان، من دست از جان شسته‌ام. دیروز هم در مصلا روی منبر گفتم، امشب هم واضح می‌گویم، بعد از این هم خواهم گفتم، به خوشی تسلیم نمی‌شوم. زیرا که تکلیف شرعی من در این است.

آخوند ملا محمدحسین اردکانی: عقیده بنده هم همان فرمایش است که آقای صدرالعلما بیان نمودند. از قراری که در نظامنامه ذکر شد، رفتار باید کرد.

جمعی از آقا سیدیحیی سؤال کردند که اگر غیر از ترتیبی که در نظامنامه درج شده، وکیل انتخاب شود صحیح است و قبول می‌شود؟ جواب دادند: خیر بایستی از قراری که نگارش یافته، بدون تخلف وکیل منتخب کرد و روانه نمود. برخی گفتند در این صورت اشخاصی که آخوند ملا عبدالکریم را به وکالت انتخاب کردند، برطبق نظامنامه نبوده، وکالت او صحیح نیست. باید از نو وکیل انتخاب شود.

آقا سیدیحیی: آری باید از همین قرار که در نظامنامه نوشته شده، رفتار کرد.

صدرالعلما: آقایان از امشب باید به توابع و بلوکات یزد اعلان کنیم در روز عید فطر عمل انتخاب

را به طور صحیح یعنی از روی نظامنامه مجرا نماییم. زیرا که صلاح عامه مردم در همین کار است. بایستی اتفاق نمود، نفاق را ترک کرد و انشاءالله در نهایت منجر به سهولت کار به طور صحیح و خوبی انجام خواهد یافت. (مجلس خاتمه یافت).

در مورد این جلسه و محتوای مذاکرات، بیان چند نکته اهمیت دارد:

۱- دیدگاهها و نظرات با توجه به پایگاه اجتماعی هریک از رجال که نماینده سه صنف تاجر، علما و اعیان بوده‌اند، کاملاً مشخص است. در جایی که صحبت از هدف و مقصود و انتخاب وکیل است، مسئله مشروعیت مجلس به میان می‌آید و هنگامی که پیروی از نظامنامه مطرح می‌شده، دم از مخالفت با آن می‌زده‌اند.

۲- عکس‌العملهای رجال دینی یزد درباره زردشتیان، نشانگر دیدگاه مسلط تخفیف و اجحاف در حق آنان است. زیرا برای رجال دینی قابل قبول نبود کسانی که همیشه زیر سلطه مسلمانان زیسته‌اند، اکنون از حقوقی مساوی برخوردار شوند. به هر حال، این باورها از یک سو حکایت از واقعیت‌های اجتماعی داشت و از دیگر سو، عدم شناخت از ارزشها و معیارهای قوانین مشروطیت را نمایان می‌کرد.

قتل مازار

حاج محمدتقی مازار با حمایتی که از منافع عامه می‌کرد، توانسته بود محبوب‌القلوب شود و در این راه از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کرد. اموال زیادی در راه استقرار مشروطیت و ارزشهای آن در یزد صرف کرده بود و در عین حال، رو در روی اعیان و اشرافی که در دوره استبداد و همچنین دوره مشروطه همکار بودند، ایستاد. این امر برای مشیرالممالک بسیار گران آمده بود. در پی این برخوردها بود که از طرف جناح

مستبدان تصمیم گرفته شد که با ترور مازار و فعالیت‌های او در راستای مقابله با مستبدان، پایان دهند. ابوالقاسم، برادر حاج محمدتقی، فرد بیکاره‌ای بود که از ثروت برادر رشک می‌برد و متوقع احسان و کرم دائمی برادر بود. مستبدان، او را مناسب‌ترین فرد برای مقابله با حاج محمدتقی یافتند و او را دائماً تحریک می‌کردند که برای برادرش مزاحمت ایجاد کند. گویا ابتدا او را واداشتند که از طرق قانونی مطالبه میراث پدری نماید و ادعا کرد که اموال محمدتقی ناشی از میراث پدری است. حتی عریضه‌ای به مجلس شورای ملی - که مهم‌ترین مصدر امور کشور بود - نگاشت. در جواب، ریاست مجلس نامه‌ای به حاکم یزد نگاشت و خواستار رسیدگی به شکایت ابوالقاسم شد.^{۴۳}

احتمالاً زمانی که از این نامه‌پراکنیها نتیجه‌ای عاید ابوالقاسم نشد، با اسلحه‌اهدایی مستبدان، در آخر رمضان ۱۳۲۵ق. / نوامبر ۱۹۰۷م.، نزدیک اذان ظهر، زمانی که محمدتقی از خانه بیرون می‌آمد، هدف گلوله برادر قرار گرفت و در دم جان داد. ابوالقاسم بعد از ارتکاب قتل، از ترس خشم مردم یک راست به امامزاده جعفر رفته، بست نشست. قتل مازار موجب همهمه و ناراحتی شدید اهالی یزد شد. این خبر در روزنامه‌های پایتخت هم انعکاس یافت.

روزنامه صورسرافیل، نامه‌ای که امضای چهل و نه نفر از اهالی یزد را داشت، در شماره ۱۰ شوال ۱۳۲۵ق. / ۱۶ نوامبر ۱۹۰۷م. چاپ کرد:

«به واسطه حادثه عظیمی که بتازگی روی داد و پشت تمام مظلومین و مشروطه‌خواهان شکست و سکتة بزرگی در تشکیل انجمن ایالتی روی داد، شرح ماجرا این است که:

در ایران ایالت و ولایتی که دور از مرکز است،

به همان درجه مسافت و بعد تا پایتخت، ظلم و ستم و ضعف و شدت دارد. چنانچه در یزد، به همین جهت، اجحاف و تعدی سالهاست شیوع داشته و دارد و در این اوقات که کلیه اهالی به جان و ستوه آمده و در خیال حفظ حقوق خود برآمده، و یکی از آنان که کمال جد و جهد و کوشش در اجرای پیشرفت معنی مشروطیت و انعقاد انجمن ایالتی را داشت، به حب نوع وطن دوستی مشهور بود. این مرحوم بدون خوف و بیم از مستبدین تا توانست در این مقصد مقدس خودداری نکرد و شب و روز آنی آسوده نبوده و برای انجمن ایالتی خانه آقا سید ابوالقاسم ازغندی را از نو ساخت و تهیه اثاثیه آنجا را می دید که مستبدین امانش ندادند که جلوی غلط کاریهای آنها را بگیرد و مردم را از دست ظلم و ستم و بی حسابیهای آنها خلاص نماید. مخالفین و معاندین مشروطه که رئیس آنان مشیرالممالک است، از بدو امر با این بیچاره کمال دشمنی را داشتند و این دفعه ابوالقاسم برادر این شهید راه وطن محرک شدند که در سلخ ماه رمضان در معبر عام با رولور با زبان روزه، این مرد را کشت و داغ حسرت بردن تمام غیرتمندان و صاحبان وجدان گذاشت و همه اهل شهر را ماتم زده و سوگوار کرد.

... از تغییر حکومت و نفوذ مستبدین که همواره برای پیشرفت مقاصد سخیفه خود را آتش فتنه را دامن می زدند، اگر به زودی اولیای دولت توجهی به یزد نمایند، اهالی آنجا عموماً زردشتیان خصوصاً، دچار مخاطرات عظیمه خواهند شد. امضا، ۴۹ نفر.^{۴۴}

روزنامه حبل المتین هم نامه ای با همین مضامین با امضای عموم اهالی و اصناف یزد، در تاریخ شنبه ۲۳ شوال ۱۳۲۵ ق. / ۲۹ نوامبر ۱۹۰۷ م. به چاپ رساند.

قصاص ابوالقاسم در قتل سید رضا لوطی

سید رضا لوطی - که قبل از مشروطه با کشتن سواران جلال الدوله لوطیگری خود را به اثبات رسانده بود - سر دستگی لوطیان یزدی را داشت. در آشوبهای بعد از مشروطه، جهت حفظ نظم و آرامش، معظم السلطنه حاکم یزد، به داروغگی یزد منصوب شد. وی مأموریت داشت که از درگیری موافقان و مخالفان قصاص ابوالقاسم جلوگیری کند. حیات ابوالقاسم برای مستبدان، و ممت او برای آزادیخواهان مسئله حیثیتی شده بود و دو طرف، هم و غم خود را به کار می بردند تا به مقصود خود برسند. «سید ابوالقاسم مازار از طرف وارث حاجی محمدتقی، معظم السلطنه را دیده بود که هزار تومان می دهیم تا ابوالقاسم را از امامزاده بیرون آورده، قصاص کنید و حاکم را تحریک می کرد اگر مطالبات حاجی محمدتقی را وصول کنید، اقلاً دوازده هزار تومان عاید شما می شود و دویست هزار تومان هم به او دادند.»^{۴۵}

از سوی دیگر، حامیان ابوالقاسم از جمله شیخ جعفر سبزواری و شیخ علی اصغر، سخت در تکاپو افتادند که قاتل قصاص نشود و برای این منظور، مجدالعلمای اردکانی را نزد حاکم فرستاده و القا می کردند که اگر قاتل قصاص شود، فتنه به راه خواهد افتاد.

از این رو، پیشنهاد کردند که در صورت منع تعقیب قاتل، ۲,۰۰۰ تومان خواهند داد. حاکم که در میان این دو پیشنهاد مردد بود، عاقبت با دریافت تلگرافی از سید عبدالله بهبهانی مبنی بر عدم تأخیر در قصاص مجرم، حکم دستگیری ابوالقاسم را صادر کرد. سید رضا لوطی، نیمه شب - که درهای حرم بسته بود - به داخل امامزاده رفت و ابوالقاسم را به دارالحکومه آورد و به میرغضب سپرد.^{۴۶}

اعتقاد به بست و بست‌نشینی، نزد اهالی یزد رواج عام داشت. به باور آنان، هیچکس را نباید از بست بیرون کشید حتی اگر بزرگ‌ترین جنایتها را انجام داده باشد. با این باور، سید رضا لوطی که کار خطرناکی مرتکب شده بود، و با اینکه به او توصیه شده بود از شهر خارج شود، اما فرار را به دور از لوطیگری دانست و در دارالحکومه ماند. صبح روز بعد، مستبدان، علما و عوام را تحریک و بی‌حرمتی به امامزاده را جرم نابخشودنی قلمداد کردند و عوام را به سوی قلعه حکومتی هدایت کردند. حاکم که احساس خطر کرده بود، سید رضا را به دست عوام‌الناس سپرد و آنان، او را با وجودی که التماس می‌کرد [همشهری، بالاغیرتاً رحم کنید!]، قطعه قطعه کردند.

درباره این واقعه، گزارشهای کنسولگری روس و انگلیس در یزد حائز اهمیت است.

هارتویک کنسول روسیه و مارلینگ سفیر انگلیس در تهران، در گزارشهای خود این گونه آورده‌اند: «اخیراً در یزد، یکی از اهالی برادر خود را کشته و برای فرار از مجازات به مسجد پناه برده است. اما حاکم توسط بیگلربیگی سید رضا، قاتل را از بست مسجد بیرون کشیده و اعدام کرد. مردم که از زیر پا گذاشتن حق مقدس بست‌نشینی به خشم آمده بودند، سید رضا را از خانه حکومتی بیرون کشیده و با شمشیر وی را قطعه‌قطعه کردند و تهدید کرده‌اند حاکم را از شهر بیرون خواهند انداخت.»^{۴۷}

مارلینگ در ملفوف نمره ۹۹ به سر ادواردگری پیرامون اوضاع یزد چنین نوشته است: «از طهران به تاریخ ۳۰ ژانویه ۱۹۰۸ / ۹ بهمن ۱۲۸۶ / ۲۵ ذیحجه ۱۳۲۵، یزد.

تاجری که برادر خود را چند ماه قبل به قتل

رسانیده بود، روز ۲۵ ژانویه، ۲۰ ذیحجه حکومت، او را از محلی که پناهنده شده بود، بیرون آورده، مقتول ساخت و این عمل را داروغه شهر - که در قلعه حکومتی تحصن داشت - مجرا نمود. جمعیت مسلحی که به قتل داروغه و عزل حاکم پافشاری داشتند، شهر را به خوف و هراس افکندند و به محض اینکه داروغه را تسلیم ایشان داشتند، فوراً هدف گلوله ساخته، هلاکش نمودند. پس از آن به حاکم اطلاع دادند که هرگاه تعهد نماید از این به بعد برضد آنان حرکت و اقدامی نخواهد کرد، می‌تواند باقی و برقرار باشد. لیکن وی استعفا داده و از شهر خارج گردید و می‌گفت اگر فقط دو بیست نفر سوار برای انتظام آنجا فرستاده نشود، مراجعت نخواهد کرد. شهر در قبضه اختیار دو نفر - که بشخصه خود را رئیس مستحفظین قرار داده بودند - درآمد.^{۴۸}

در روزنامه *حبل‌المتین* تحت عنوان «راپورت از یزد در تاریخ شنبه ۱۹ محرم ۱۳۲۶ [ق. / ۲۲ فوریه ۱۹۰۸ م.]»، شرح مفصلی از اوضاع یزد آورده است که جای بحث آن نیست.

نقش فعال یزدیها در رسمیت یافتن انجمن ولایتی و مخالفت با محمدعلی شاه

هرچند که محمد علی شاه در ابتدا با مشروطه‌خواهان همراهی کرد ولی دیری نپایید که علیه آنان موضع سرسخت گرفت. زمانی که خبر مخالفت شاه با مشروطه و بلوای میدان توپخانه منتشر شد که از قضا سیدعلی یزدی پدر سید ضیا طباطبایی نقش فعالی به نفع شاه در آن داشت، مشروطه‌خواهان یزدی بدون هیچ واژه‌ای علیه شاه اعلامیه صادر کردند. دو تلگراف زیر مؤید همین مطلب است:

«تلگراف از یزد»

توسط جناب افتخارالحکما، حضور مبارک امنای مجلس مقدس دارالشورای کبرا - شیدالله ارکانه - خبر موحش نقض عهد محمدعلی شاه، موجب هیجان گردید. ما سادات بنی فاطمه، او را به سلطنت نمی‌شناسیم؛ مالا و جانا حاضریم در راه مقصود مشروع صرف نمائیم» (۴۹ (۱۹ ذیقعدہ ۱۳۲۵ق. / ۲۴ دسامبر ۱۹۰۷م.]. انجمن بنی فاطمه، نمره ۴۶)

تلگراف دوم

توسط جنابان عمادالاسلام، سقراط الحکما، افتخارالحکما

حضور امنای مجلس مقدس شورای ملی - شیدالله ارکانه - چهار روز قبل، تلگرافی از محمدعلی شاه بر ملاطفت ظاهرانه رسید، ولی در قلوب فدویان حقیقت آن جای نگرفت، تا اینکه امروز، خبر موحش در تهران، مبشر بر نقض عهد و پیمان او رسید، اسباب هیجان عامه گردید و چون ما خود را رعیت سلطان مسلمان می‌دانیم، لذا ناقض عمل کلام‌الله مجید را به سلطنت مسلمین نمی‌شناسیم و تماماً در راه مقصود مشروع مشروطیت - که شعار اسلام است - جانا و مالا حاضریم و منتظر اخبار احضاریم که خون خود را نثار شورای ملی نموده باشیم؛ ریشه مستبدین و مفسدین را از بیخ و بن کنده، در ترویج مذهب اثنا عشری بکشیم. (عموم اهالی دارالعبادۀ یزد / ۱۹ ذی القعدۀ ۱۳۲۵ق. / ۲۴ دسامبر ۱۹۰۷م.].»^{۴۹}

تأسیس انجمن ولایتی به همت معظم‌السلطنه، حاکم یزد انجام شد. در ذی‌الحجۀ ۱۳۲۵ق. / ژانویه ۱۹۰۸م. وی ضمن چاپ مطالب ذیل، آمادگی خود را برای تشکیل انجمن اعلام نمود: روزنامه سفینه‌النجات - که در همان زمان در یزد چاپ می‌شد - نامه خان حاکم را منتشر کرد: «جناب

مدیر محترم جریده مزیده سفینه‌النجات - زید توفیقاته: اگر بگوئیم لذت و فایده اینجانب در این چند روزه توقف یزد، مطالعه جریده جنابعالی بوده، قبول فرمائید الحق حقیقت را گفته‌ام و از صمیم قلب مزید تأییدات جنابعالی را در این خدمت مشروع از درگاه قادر قاهر حضرت ذی‌الاخلاق خواهانم. شاید مگر اهالی فلکزده یزد از خواب غفلت بیدار و از خمار باده جهالت هوشیار، دست توسل به دامن نصایح مشفقانه جنابعالی زده، توسط سفینه‌النجات خود را از گرداب مهالک خلاص نماید. اینکه اشاره از تأسیس و انعقاد انجمن ولایتی فرموده و اقدام او را از حکومت خواستار شده بودید، گمان نمی‌کنم هیچیک از اهالی یزد به قدر حکومت معمول، شایق انعقاد این انجمن باشند. اگر بعضی از رؤسا و حکام به واسطه جهالت و عدم تعمق از کنه مطلب انجمن ولایتی با آن معاندت می‌کنند ... والله الحمد؛ حکومت حالیه یزد نهایت همراهی و تقویت را از مشروطه دارد و بی‌اندازه برای انعقاد انجمن، ساعی و جاهد است. زیرا که خود را ایرانی نژاد و متعلق به این خاک پاک می‌داند و ترقی و سعادت این قوم نجیب را خواهان است. گویا اغلب کسانی که به دیدار حکومت آمده‌اند، شاهد بر صدق حق مدعا هستند که چقدر سفارش و تأکید در اقدام به انعقاد انجمن ولایتی فرموده‌اند. حالا هم مزیداً تأکید خواهشمندم، اعلانات زیر را در جریده مزیده درج و منتشر نمایند. دوستدار واقعی، احمد علی الغفاری»

به عموم اهالی یزد از طبقات سته اعلام می‌شود که بیش از این تأخیر و طفره در انعقاد انجمن ولایتی جز ضرر و خرابی اهالی بلد نتیجه ندارد و تا انجمن ولایتی از روی نظامنامه تأسیس و منعقد نشود، نه مردم وظیفه و تکلیف خود را می‌دانند و نه تصفیۀ

امور کماهی حقه می‌شود، و حکومت هم در فشار خواهشات بیجا و توقعات لاتعدو لاتحصی بلد بی تکلیف می‌ماند. لذا از تمام طبقات خواهش می‌شود که از روی کمال جد و جهد، نظار خود را معین کرده، شروع به دادن تعرفه نمایند تا انشاءالله به جهت پانزدهم این ماه عمل قرعه و انتخاب تمام شود. چنانچه تا روز معین خود اهالی اقدام نکردند و باز به واسطه نفاق اسباب تأخیر این کار را فراهم آورند، بکلی حق آنها در امر تعیین نظار و کلا ساقط خواهد بود و هیچکس حق شکایت و گله از حکومت ندارد. حکومت هم آنچه تکلیف خود را بداند، از اطلاع و اخبار و مرکز و غیره خواهد نمود. [تاریخ شهر ذیحجه حرام ۱۳۲۵] ^{۵۰}

باتوجه به این که کم‌تر از یک ماه بعد انجمن ولایتی یزد تشکیل شده بود، احتمالاً این اعلان موجب تسریع در برقراری انجمن ولایتی یزد شده بوده است.

تحصن و اعتراض جمعی به رهبری حاج ملارضا میدی
معظم السلطنه کاشانی که به دنبال قتل سید رضا لوطی و بلوای عام، بدون اجازه امنای دولت یزد را رها کرد و به تهران رفت، در مسیر راه خود چند روزی میهمان حاج ملا رضای میدی بود. وی سعی نمود که حاکم را ترغیب به بازگشت کند و قول داد که تمام اهالی میبد را بسیج نماید و نظم را اعاده کند.

بعد از رفتن او نه تنها شورش و آشوب سراسر یزد را فراگرفت، بلکه تمامی راههای منتهی به یزد ناامن شد و سارقان امان مردم را گرفتند.

تا تعیین حاکم و ورود او به یزد، مشیرالممالک قدرت را در اختیار گرفت. او از مخالفان سرسخت مشروطه مترصد فرصت بود تا یکایک سران

مشروطه طلب یزدی را از میان بردارد. حاج ملا رضا هم از هیچ کوششی برای استقرار مشروطه فروگذار نمی‌کرد.

با ورود حاکم جدید، انتظام‌الملک پسر سهام السلطنه (۱۹ ربیع‌الاول ۱۳۲۶ق. / ۲۱ آوریل ۱۹۰۸م.) و تشخیص موضع ضد مشروطه او، حاج ملا رضا، با همکاری ضیاء‌العلمای اردکانی و صدرالفضل، بیش از هزار نفر از اهالی اردکان و میبد را به یزد آورد تا نسبت به قتل حاج محمدتقی مازار و دخالت وزیر افخم در امر یزد مخالفت ورزد. وزیر افخم از حامیان عمده مشیرالممالک بود که در تهران به نفع نامبرده اقدام می‌کرد. ^{۵۱}

ابتدا آنان قصد داشتند در کنسولگری انگلیس در یزد و یا تلگرافخانه متحصن شوند و چون با مخالفت متصدیان روبرو شد، جمعیت را به طرف امامزاده شاهزاده فاضل هدایت کرد. در مسیر راه این جمعیت شعار می‌دادند:

ما بنده خدائیم مشروطه را فدائیم
یهودیان و زردشتیان یزد هم پشت سر آنان به راه افتادند و با احتیاط می‌گفتند:

ما هم مثل شمائیم! ^{۵۲}
ریشه نارضایتی مردم در فشارهای مالیاتی بود که از سوی مشیر و با مساعدت حاکم انجام می‌شد. سندی در دست است که حاج ملارضا در طی نامه‌ای که در همین ایام به مجلس شورای ملی تلگراف کرده است، از عملکرد مشیرالممالک سخت انتقاد کرده و نوشته است: «اکنون که مشروطه به پا شده است، مردم از مجلس شورای ملی انتظار دارند که رویه سابق را منسوخ کند و عمال حکومتی امثال مشیر - که سالها جان و مال مردم را در اختیار خویش داشتند - کنار گذاشته شوند و پذیرفته نیست که همان رویه

در نظام جدید تداوم یابد.^{۵۳}

گویا زمانی که جواب قانع کننده‌ای از طرف مرکز نرسیده بود، روز بعد حاج ملا رضا جمعیت همراه خویش را به کنسول‌گری هدایت کرده، از دولت انگلیس درخواست کمک و همراهی کرده بوده است.

مستر مارلینگ در طی گزارشی به ادوارد گری، در همین باره نوشته است:

«نمره ۱۷۷ مارلینگ به ادوارد گری (واصله ۶ ژوئن) خلاصه وقایع یکماهه

در بیست و دو مه [یکم خرداد] ۲۱ ربیع‌الثانی، دهاتیان [منظورش اهالی میبد و اردکان] به اداره تلگرافخانه آمده، و خواستند بست اختیار کنند. در بیست مه (۳۰ اردیبهشت) دو نفر از آنها بر خود نفت ریخته و خود را آتش زده بودند و سه نفر خود را از بالای مناری به زمین انداخته، یکی از آنها تلف شد. تلگرافی از وزیر مالیه رسید که یک قسمتی از مالیاتی که مطالبه شده و مرفوع شود، ولی قبول نگردیده، رد شد. در ۲۴ مه [۳ خرداد] چون از طرف مجلس جوابی نرسید، با ازدحام به تلگرافخانه ریختند، در ۲۶ مه [۵ خرداد] رئیس انجمن به تمام علمای یزد تلگراف نموده، آنها را برای آنکه گذارده بودند، مردم به اجانب متوسل شوند، سرزنش نموده، به آنها تعلیم دادند که مردم را وادارند از تلگرافخانه خارج شوند.

ولی سرکردگان و اکثریت آنها در آنجا ماندند. در ۳ ژوئن [۱۳ خرداد/ ۳ج ۱] دسته‌ای از این مردم خواستند رئیس بانک شاهنشاهی را - که در کوچه با او ملاقی شدند - به عنوان گروگان توقیف نمایند، ولی آنها را از این خیال منصرف نمودند. در ۶ ژوئن [۱۶ خرداد] سرکردگان آنان با اشکال آنان را وادار نمودند، بگذارند در اداره تلگرافخانه باز شود و گبرها مجبور

شدند خود را در هیجان شرکت دهند و همینطور اتصالاً به آنها ملحق می‌شدند و حاکم بی‌قدرت بود، ولی می‌خواست عده‌ای از محرکین را - که اوامر به باز کردن داده بود و آنها بسته بودند - دستگیر نمایند؛ ولی چون در تلگرافخانه بودند، مستر بلکمن black man مانع شد.^{۵۴}

مشیرالممالک - که حاج ملا رضا را سر راه مقاصد خود می‌دید - با صلاح‌دید حاکم، شبانه او را ربودند و به خراسان تبعید کردند. اما در مسیر انتقال به محل تبعید در حوالی ساغند مستحفظین او با سارقین درگیر شدند و در تبادل آتش به عمد یا سهو تیری به حاجی اصابت کرد و کشته شد. در واقع او هم از شهدای مشروطه یزد به حساب می‌آید.

محاصره یزد به دست دزدان فراغ‌های

هرچند که محمدعلی شاه با به توپ بستن مجلس مشروطه‌طلبان را عقب راند، اما نتوانست بر اوضاع آشفته مسلط شود. همه جا اغتشاش و ناامنی بود. ایلات ساکن اطراف یزد، همچون بختیارها و قشقایها و حتی بلوچهای بلوچستان، راهها و آبادیهای اطراف یزد را غارت می‌کردند. تجارت - که از مشاغل عمده یزدیها بود - بکلی تعطیل شد. نامه‌های بسیاری در دست است که همه شکوه و شکایت از ناامنی و غارت دارد و برای نمونه یکی از این نامه‌ها آورده می‌شود:

«...تجار سرای خواجه [منظور کاروانسرای خواجه در شهر یزد] هم بعضی ورشکست شده‌اند و کار تجارت خوابیده. سارقین دور یزد را محاصره کرده‌اند. آنچه تنخواه و شتر و قاطر و الاغ گیرشان می‌آید، می‌برند. بعضی هم زیر سر قوام شیرازی و نصرالدوله پسر قوام می‌باشد. تجارت و رعیت تمام

شدند. خداوند صاحب ملکی برساند. به نظر چاکر اگر قوام‌الملک شیرازی را قلع و قمع کنند، شاید اغتشاش فارس و سایر بلاد خوب شود.»^{۵۵}

این وضعیت نابهنجار، موجب تسویه حسابهای شخصی هم می‌شد. علی آقا شیرازی - که یکی از تاجران سرشناس یزد بود و املاک زیادی در مناطق پشتکوه یزد داشت و با تعدادی از اشرار بختیاری ساکن در مراغه و اطراف آن ارتباط داشت - او در این زمان به فکر افتاد تا دشمن دیرینه خود، مشیرالممالک را از میان بردارد. لذا خسرو خان رئیس راهزنان فراغه را به یزد دعوت کرد و قول داد که اموال زیادی نصیبش شود. این جریان مربوط به زمانی است که صمصام‌السلطنه، اصفهان را متصرف شده بود و در هر شهری جمعی را برای فتح تهران گردآورده بودند. خسرو خان از فراغه به دهشیر و از آنجا به تفت آمد و گروهی از تفتیها - که کینه اعیان یزد را در دل داشتند - با او همراهی کردند. گویا خسروخان مدعی بود که برحسب حکم صمصام‌السلطنه و آقا نجفی، آمده‌ام که حاکم را بیرون کنم و مشروطیت را قائم نمایم. ولی صمصام‌السلطنه، اظهار بی‌اطلاعی نمود که من خبر ندارم.^{۵۶}

گروه دویست نفری سارقین، مرکب بودند از اهالی فراغه و یک عده تفتی. با شیوع خبر حمله سارقین، یکباره نگرانی سراسر یزد را فراگرفت. حکومت یزد قادر به جلوگیری نبود و از بزرگان یزد خواست که خود جلوگیری کنند. به رغم ادعای خسروخان مبنی بر اعاده مشروطه، اهالی یزد می‌دانستند که این حرف فریبی بیش نیست و منظور غارت شهر است. سارقین در باغ ناصریه - که متعلق به مشیرالممالک بود - جمع شدند. مشیرالممالک از

شهر بابک کمک خواست و به کمک همدستان خود بسرعت نیرو جمع کردند و سنگربندی نمودند. مهاجمین در حمله‌ای که به شهر کردند، در مقابل مدافعان متحمل شکست شدند و چون از طرف سران مشروطه بویژه صمصام‌السلطنه هم مساعدتی نشد، با غارت خسارت هنگفت به باغ ناصریه (باغ خان) و حمله به آبادیهای زردشتی‌نشین در مسیر راه، عقب نشستند. اما سه تن از زردشتیها را به اسارت گرفتند که با وساطت ویس کنسول انگلیس در یزد و پرداخت مبالغی، آزاد شدند.^{۵۷}

حاج محمدحسن ریسمان فروش طی نامه‌ای به حاج محمدحسین امین‌الضرب، ماجرا را این گونه شرح داد:

«... چند روز قبل حضرات بختیاری آمدند و در باغ ناصریه - که حال متعلق به مشیرالممالک است - منزل کردند. خیال داشتند بریزند در شهر و مغشوش نمایند و مشیرالممالک را بکشند و مال مردم را تاراج نمایند. چند غلام رفتند نزدیکی باغ دعوا نمودند. چند غلام کشته شدند و چند نفر هم زخمی شدند و مشیرالممالک فرستاد اطراف یزد تفنگچی زیادی آمدند. دور خانه مشیر را سنگر بستند و شب و روز کشیک می‌کشند. حضرات بختیاری دیدند از برای مشیرالممالک کمک رسید، از طرف کوه رفته‌اند. نمی‌دانم خیالشان چه می‌باشد، ولی روز و شب هزار تیر تفنگ درمی‌رود؛ خداوند به حال یزد رحم کند.»^{۵۸}

دوختن دهان فرخی

به واسطه نقش مهمی که بختیاریها در جریان فتح تهران و برکناری محمدعلی شاه ایفا کردند، یزد

بلافاصله بعد از ورود حاکم، میان او و انجمن ولایتی اختلاف افتاد. زیرا اعضای انجمن در تأدیه مالیات و میزان و مصارف آن دخالت و نظارت می‌کردند و مسائل و مشکلات را با مردم در میان می‌گذاشتند. لذا بسرعت احساسات عمومی علیه ضیغم‌الدوله برانگیخته شد.

رسم دیرینه مداحی شهدا در عید نوروز سال ۱۲۸۹ ش. / ۱۰ ربیع‌الاول ۱۳۲۸ ق. / ۲۲ مارس ۱۹۱۰ م. هم در حضور ضیغم‌الدوله اجرا شد. اما این بار جوانی پر شور - که بعدها به عنوان شاعری آزاده، جایگاه ویژه‌ای در تاریخ معاصر ایران پیدا کرد - برخلاف معمول مسمطی محکم و استادانه علیه ستمگرهای حاکم ساخت و در حضور حاکم جسور، سرود با این مطلع:

«عید جم شد، ای فریدون‌خو، بت ایران پرست
مستبدی، خوی ضحاک‌ی ست، این خو، نه ز دست
تا آنجا که ...

خود تو می‌دانی نیم از شاعران چاپلوس
کز برای سیم بنمایم کسی را پایبوس
یا رسانم چرخ‌ریسی را به چرخ آبنوس
من نمی‌گویم تویی درگاه هیجا همچو طوس
لیک گویم گر به قانون، مجری قانون شوی
بهمن و کینخسرو و جمشید و افریدون شوی»
این اشعار، ضیغم‌الدوله را چنان برآشفته که بلافاصله دستور توقیف فرخی شاعر صادر شد.^{۶۰}
فرخی مأوایی جز انجمن ولایتی نداشت؛ لذا به آنجا رفت و متحصن شد. به امر حاکم، مأموران بدون توجه به اخطار اعضای انجمن، او را به زور بیرون کشیدند و به زندان بردند.
«فرخی در زندان محاکمه مفتضحانه‌ای که از او شد، دفاع جانانه و شجاعانه‌ای از خود کرد و با

دراختیار آنان قرار گرفت و چندین سال سران بختیاری و یا گماشتگان آنان یزد را اداره کردند یا به عبارت رساتر، چاپیدند. همراه با هر حاکم بختیاری تعداد زیادی از نوکران آنان به عنوان قراول و سپاهی و ضابط و داروغه و کلاتر در خدمت خان حاکم بودند.

عملکرد حکام بختیاری بستگی تام داشت به موقعیت آنان در حکومت مرکزی؛ بدین معنی که اگر سیاست آنان به حفظ آرامش بود، یزد را بخوبی و با کمال امنیت اداره می‌کردند و اگر هرج و مرج در دستور کار آنان قرار داشت، نه تنها هیچ کوششی برای نظم و قانون به کار نمی‌بردند بلکه نقش رفیق قافله و شریک دزد را بخوبی اجرا می‌کردند.

در اوایل ورود آنان به یزد، نظامیان بختیاری در کوچه و بازار راه می‌افتادند و نه تنها اسباب دردسر تجار و اعیان را فراهم می‌کردند بلکه به هر رهگذری که می‌رسیدند، از او مطالبه وجه می‌کردند. جالب اینکه بیش‌تر آنان اطلاعی از اوزان و مقادیر نداشتند؛ به عنوان مثال گاهی سواران بختیاری از مردم یک من پول به اصطلاح خودشان «پیل» می‌خواستند. جمله «یک من پیل بده»، سالها از خاطره اهالی یزد نرفت.^{۵۹}
دخالت قشقایها بویژه در نواحی فارس، موجب شد که آنان را هم در این میراثخواری سهیم کنند. در این بده‌بستان ضیغم‌الدوله قشقای در سال ۱۳۲۸ ق. / ۱۹۱۰ م. از طرف صمصام‌السلطنه به حکومت یزد گماشته شد.

به خاطر شکایت پی‌درپی اهالی و انجمن ولایتی یزد از ناامنی راهها، به ضیغم‌الدوله سفارش شده بود که در این امر بکوشد. اما برای نشان دادن میزان التزام او به این امر، خسروخان بختیاری را - که چندی قبل از آن با همراهی فراغ‌ایها یزد را غارت کرده بود - به عنوان سواران محافظ راه یزد- طبس برگزید.

شهامت هر چه تمام‌تر از سفاکیهای حاکم ستمگر انتقاد کرد و به همین جهت، ضیغم‌الدوله حکم به دوختن دهان او کرد».^{۶۱}

فرخی نه تنها دست از مبارزه بر نداشت بلکه این آغازی بود برای مبارزات پیگیر و خستگی‌ناپذیر او. او در زندان هم به کمک همفکران خود همچون سید ابوالحسن حاجی‌زاده، شرح ظلم حاکم را در قالب اشعار برای آزادیخواهان و دمکراتهای تهران فرستاد. ابیاتی چند از آن در اینجا آورده می‌شود:

...ای دمکرات بت با شرف نوع‌پرست

که طرفداری این رنجبران خوی تو هست

...شرح این قصه شنو از دو لب دوخته‌ام

تا بسوزد دلت از بهر دل سوخته‌ام

ضیغم‌الدوله چو قانون شکنی پیشه نمود

از همان پیشه خود تیشه نمود.^{۶۲}

همفکران فرخی، در تلگرافخانه یزد تحصن

کردند و به مجلس شورای ملی، آنچه که بر فرخی

گذشته بود گزارش دادند. مجلس از وزیر داخله و

معاون او در این مورد توضیح خواست. فهیم‌الملک

اظهار نمود: «چندی است که شکایات زیادی از حکام

ولایات به مرکز می‌رسد ... همچنین از یزد، گویا در

آنجا دهن شخصی را دوخته‌اند. آیا این شکایات

صحت دارد یا خیر؟!»

معاون وزیر داخله جواب دادند: البته وزارت

داخله ... درخصوص یزد درباب دهان دوختن هم

تحقیق شده، به قید قسم جواب داده بود [حاکم] این

مسئله کذب است و شخصی را به واسطه قذح

مشروطیت و مدح استبداد چوب زدند».

هرچند که مجلس شورای ملی در این باره

اقدامی نکرد و قسم ضیغم‌الدوله را باور نمود و دم

خروس را ندید، اما نامه‌های متعدد انجمن ولایتی کار

خود را کرد و اولیای امور در تهران مجبور شدند ضیغم‌الدوله را بعد از سه ماه ظلم و ستم برکنار کنند.

فرخی حتی در زندان دست از مبارزه

برنداشت و چون از قلم و کاغذ محروم بود، در و

دیوار زندان را با زغال پر از اشعار انقلابی کرد.

در همان جا نوشت:

به زندان نگردهد اگر عمر طی

من و ضیغم‌الدوله و ملک وی

... به آزادی ار شد مرا بخت یار

برآرم از آن بختیاری دمار^{۶۳}

یزدیها که از انقلاب مشروطیت طرفی نبسته

بودند، روز به روز بر دامنه نارضایتیشان افزوده

می‌شد. لذا طولی نکشید استاد محمد بنا شورش کرد

و چند ماهی یزد را به آشوب کشاند که شرح

پرماجرایی آن از حوصله این مقاله خارج است.

نتیجه

۱- یزد نه در دهه قبل از نظام مشروطه و نه در دهه

بعد از مشروطه، روی آرامش و آسایش به خود ندید.

نفوذ و اقتدار ظل‌السلطان به حدی رسید که

ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه قادر به مهار او

نبودند. او یزد را به پسر ارشدش سپرده بود و

جلال‌الدوله، هرچه خواست از ظلم و ستم بر مردم

یزد روا داشت. به همین دلیل در یزد افرادی پیدا

شدند که به محض شنیدن صدای مشروطه‌خواهی، با

جان و دل در راه استقرار نظام مشروطه کوشیدند و

جان بر سر راه آن نهادند. از دیدگاه اجتماعی نظام

جدید، توده مردم محروم از امتیازات را برای نخستین

بار، با حقوقی همچون انتخاب نمایندگان انجمن

ولایتی و مجلس شورای ملی و آزادی بیان مواجه

ساخت. لیکن عملکرد و تفسیرهای دلبخواهی حکام

و منتفذان محلی از مشروطیت و تغییر نیافتن

مهره‌های قبلی رژیم سابق، عملاً چیزی تغییر نکرده بود. این امر تشها و درگیریهای شدیدی در یزد سبب شد. شورشی که به رهبری یک بنا (استاد محمد بنا) به وجود آمد و مدتی یزد را ملتهب کرد، ناشی از اجرا نشدن قوانین مشروطه در یزد بود. علاوه بر آن موقعیت اقلیتهای مذهبی بویژه زردشتیان، به مراتب از قبل شکننده‌تر بود و هر روز در گوشه و کنار یزد، مزاحمتهای عذیده‌ای برای این قوم به وجود می‌آوردند.

پی‌نوشتها :

- ۱- سیدمحمد نواب رضوی، *خاطرات نواب وکیل*، به کوشش اکبر قلم سیاه (یزد: گیتا، ۱۳۷۸)، ص ۱۸۲.
- ۲- همان، ص ۱۸۷.
- ۳- همان، ص ۱۹۰.
- ۴- همان، ص ۲۰۱.
- ۵- اصغر مهدوی، ایرج افشار، *یزد در اسناد امین‌الضرب* (تهران: طلابه‌داران فرهنگ ایران زمین، ۱۳۸۰)، ص ۳۹۵.
- ۶- همان، ص ۳۹۵.
- ۷- نواب رضوی، *پیشین*، ص ۲۱۳.
- ۸- مهدوی و افشار، *پیشین*، ص ۱۰۶.
- ۹- نواب رضوی، *پیشین*، ص ۲۴۴.
- ۱۰- مهدوی و افشار، *پیشین*، ص ۹۵.
- ۱۱- همان، ص ۱۴۰.
- ۱۲- سواد استفتای اهالی یزد و جواب ایشان دراختیار نگارنده است.
- ۱۳- مهدوی و افشار، *همان*، ص ۸۸.
- ۱۴- همان، ص ۹۲.
- ۱۵- همان، ص ۹۲.

- ۱۶- نواب رضوی، *پیشین*، ص ۲۵۳.
- ۱۷- محمدطاهر مالمیری، *تاریخ شهدای یزد* (قاهره: بی‌نا، ۱۳۴۲ق.)، ص ۵.
- ۱۸- مهدوی و افشار، *پیشین*، ص ۴۲.
- ۱۹- نواب رضوی، *پیشین*، ص ۲۵۴.
- ۲۰- مهدوی و افشار، *پیشین*، ص ۹۱.
- ۲۱- عبدالحسین آیتی، *کواکب‌الدربیه فی مآثرالبهاییه* (قاهره: بی‌نا، ۱۳۴۲ق.)، ج ۲، ص ۱۲۰.
- ۲۲- نواب رضوی، *پیشین*، ص ۲۶۷.
- ۲۳- مالمیری، *پیشین*، ص ۲۱۷.
- ۲۴- مهدوی و افشار، *پیشین*، ص ۵۶.
- ۲۵- نواب رضوی، *پیشین*، ص ۲۸۹.
- ۲۶- احمد مجدالاسلام کرمانی، *تاریخ انحلال مجلس*، به کوشش محمود خلیل‌پور (اصفهان: دانشگاه اصفهان، ۱۳۵۱)، ص ۲۳۴.
- ۲۷- ابراهیم صفایی، *ده نفر پیشتاز* (تهران: بی‌نا، ۱۳۵۷)، ص ۱۹۹.
- ۲۸- عبدالحسین آیتی، *آتشکده یزدان* (یزد: گلبهار، ۱۳۱۷)، ص ۴۲۰.
- ۲۹- محمدحسن میرحسینی، «مشروطیت در یزد» *ندای یزد*، شماره ۱۵، ص ۷.
- ۳۰- نواب رضوی، *پیشین*، ص ۴۵۲.
- ۳۱- همان، ص ۴۵۳.
- ۳۲- همان، ص ۴۶۱.
- ۳۳- محمد فرهنگ، *سهم زردشتیان در انقلاب مشروطیت ایران* (اصفهان: دانشگاه اصفهان، ۱۳۴۸)، ص ۱۲.
- ۳۴- *کتاب آبی* (گزارشهای محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطه ایران)، به کوشش احمد بشیری (تهران: نشر نو، ۱۳۶۳)، ج ۱، ص ۳۵.
- ۳۵- حسن معاصر، *تاریخ استقرار مشروطیت در ایران*

- تهران: ابن سینا، ۱۳۴۷)، ص ۳۴۸.
- ۳۶- روزنامه *صوراسرافیل*، شماره ۱۴ (۱۰ شعبان ۱۳۳۵)، ص ۶-۹.
- ۳۷- نواب رضوی، *پیشین*، ص ۴۴۳.
- ۳۸- حسین مسرت، *مطبوعات یزد در مشروطیت*، به کوشش ایرج افشار (تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۶۸)، ج ۵، ص ۲۶۴.
- ۳۹- *کتاب آبی*، ج ۱، ص ۶۶.
- ۴۰- نواب رضوی، *پیشین*، ص ۴۴۵.
- ۴۱- روزنامه *مجلس*، شماره سی، سال اول، (۱۳۲۵).
- ۴۲- روزنامه *صوراسرافیل* (پنجشنبه ۱۴ شوال ۱۳۲۵).
- ۴۳- متن نامه در اختیار نگارنده است.
- ۴۴- روزنامه *صوراسرافیل*، شماره ۱۹ (۱۰ شوال ۱۳۲۵)، ص ۴.
- ۴۵- نواب رضوی، *پیشین*، ص ۴۵۴.
- ۴۶- روزنامه *حبل‌المتین*، شماره ۲۳۳ (محرم ۱۳۲۴ق.)، ص ۲-۴.
- ۴۷- آیتی، *آتشکده یزدان*، ص ۴۰۵.
- ۴۸- *کتاب نارنجی*، ترجمه حسین قاسمیان، به کوشش احمد بشیری (تهران: نشر نو، ۱۳۶۷)، ج ۱، ص ۱۲۴.
- ۴۹- *کتاب آبی*، ج ۱، ص ۱۵۸.
- ۵۰- محمدمهدی شریف کاشانی، *واقعات اتفاقیه در روزگار*، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲)، ج ۱، ص ۱۵۲.
- ۵۱- همان، ص ۱۵۰.
- ۵۲- روزنامه *سفینه نجات*، سال اول، شماره ششم (۶ ذی‌الحجه ۱۳۲۵ق.)، ص ۱-۲.
- ۵۳- مسرت، *پیشین*، ص ۱۶۴۶.
- ۵۴- کپی نامه مذکور در اختیار نگارنده است. اصل آن در سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران موجود است، اما متأسفانه نشانی آن در اختیار نگارنده نیست.
- ۵۵- *کتاب آبی*، ج ۱، ص ۲۲۱-۲۳۰.
- ۵۶- مهدوی و افشار، *پیشین*، ص ۴۰۲.
- ۵۷- شریف کاشانی، *پیشین*، ص ۳۶۱.
- ۵۸- *کتاب آبی*، ج ۲، ص ۱۷۴.
- ۵۹- کپی نامه مذکور در اختیار نگارنده است.
- ۶۰- اکبر تشکری، *مشروطیت در یزد* (پایان‌نامه کارشناسی ارشد)، (۱۳۷۴)، ص ۱۶۶.
- ۶۱- محمد فرخی یزدی، *دیوان فرخی یزدی*، به کوشش حسین مسرت (یزد: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی استان یزد، ۱۳۷۲)، ص ۲.
- ۶۲- همان، ص ۴.
- ۶۳- همان، ص ۶۹.